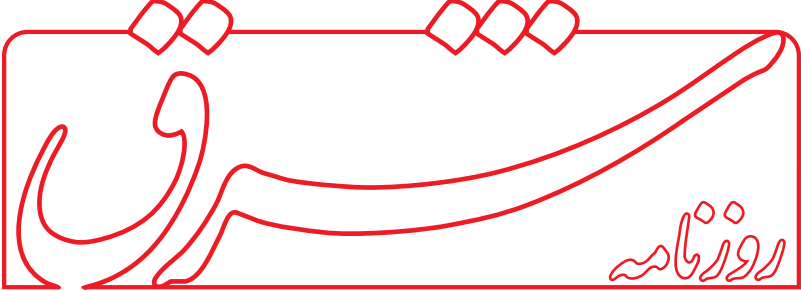




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان قاضی‌میرزا خیابان فلسطین، کوچه برادران غفاری، پلاک ۲۶
تلفن: ۸۸۹۸۶۸۲۹-۳۷
نمابر: ۸۸۹۸۶۸۲۸
تلفن آگهی‌ها: ۲۲-۸۸۹۸۶۸۲۰
امور مشترکین: تلفن: ۲۲-۸۸۸۱۲۲۳
توزیع: شرکت پیام‌سان پیروز
تلفن: ۵-۶۶۱۸۳۱۳۰
چاپ: گل‌ریز
تلفن: ۶۶۷۹۵۴۲۲
www.sharghdaily.ir

تهران : آذان ظهر ۱۲:۰۴ آذان مغرب ۱۷:۳۶ آذان صبح فردا ۵:۴۵ طلوع آفتاب ۷:۱۳

شرق



پنجشنبه ۲۸ دی ۱۳۹۱ ۵ ربیع‌الاول ۱۴۳۴ ۱۷ ژانویه ۲۰۱۳ سال دهم ، شماره ۱۶۵۰ ۱۲ صفحه+ ۱۶ صفحه ضمیمه

بوری کوزوبوگین، کارتون‌نست روسی در گذشت



کوزوبوگین، کارتون‌نست آرام روسی و خالق خنده‌های تلخ سرانجام در سن ۶۳ سالگی در گذشت. او متولد سال ۱۹۵۰ روسیه و فارغ‌التحصیل رشته مهندسی هوافضا بود. کوزوبوگین از سال ۱۹۷۶ به عنوان کاریکاتوریست، کار حرفه‌ای خود را از مطبوعات آغاز کرد. او تا امروز به عنوان کاریکاتوریست آزاد در اوکراین فعالیت داشت. او را باید یک «کارتونیست نمایشگاهی» حرفه‌ای دانست. از همین‌روست که او را می‌توان با بیش از ۳۰۰ جایزه، رکورددار دریافت جوایز از مسابقات بین‌المللی کارتون دنیا دانست.

ساعت شماطه دار

شش روز اعتصاب



محمد بلوری

● به عکس امسروز که کامپیوترها در تحریریه روزنامه بسپاری از خبرنگاران جوان را زمینگیر کرده، هر روز صبح که خبرنگاران وارد تحریریه می‌شدند، پس از آگاهی از رویدادهای روز، روزه حوزه‌های خبری خود می‌شدند و بسا برای تهیه گزارش‌هایی تحریریه را ترک می‌کردند و در بازگشت، هر کدام خبر یا گزارشی تهیه کرده بودند که بیش از ۹۰درصد مطالب روزنامه را تولید داخلی تشکیل می‌داد. به این ترتیب هر روزنامه‌ای هویت خاص پیدا می‌کرد.در سال ۴۲ ریافتند که بسرای حمایت از خود نیاز به یک تشکل جمعی دارند تا اینکه سندیکای نویسندگان و خبرنگاران به وجود آمد و به تدریج علی‌رغم مخالفت برخی از مدیران، همه قلم به دستان مطبوعات به عضویت این تشکل صنفی درآمدند که راهاندازی تعاونی مسکن (با ساخت بیش از یکصد دستگاه آپارتمان در کوی نویسندگان)، ایجاد شورای دآوری برای حل اختلاف خبرنگاران با مدیران مطبوعات و راهاندازی صندوق بیکاری از جمله فعالیت‌های این سندیکاست. موفقیت و قدرت عمده این تشکل صنفی برای رسیدن به اهداف تعیین‌شده در این بود که تمامی نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات بدون توجه به گرایش‌های سیاسی، عضویت این سندیکا را پذیرفته بودند که متأسفانه پس از انقلاب، ایجاد انجمن‌های صنفی مختلف با گرایش‌های سیاسی، عضویت این سندیکا را تکه‌تکه کرد و به همین خاطر خبرنگاران نتوانستند به اهداف صنفی خود برسند. در زمان حکومت آموزگار، با تصمیم سندیکا ۸۰ نفر از خبرنگاران و نویسندگان مطبوعات با صدور اعلامیه‌ای، سانسور روزنامه‌ها را عامل اختناق و سلب آزادی مطبوعات دانستند و خواستار لغو سانسور شدند که این اقدام، خشم دولت را برانگیخت و darbush همایون وزیر اطلاعات و جهانگردی درصدد تسویه مطبوعات و براندازی سندیکا برآمد که اقدامات او سبب برکناری عده‌ای از خبرنگاران و نویسندگان از روزنامه‌ها و اعلام ممنوع‌اللقم شدن جمعی از قلم‌به‌دستان مطبوعات شد.در روزهای پراشتاب انقلاب و در زمان نخست‌وزیری شریف‌امامی نیز زمین تصمیم به اعمال سانسور شدید مطبوعات گرفت و در مهرماه سال ۵۷ گروهی از سرهنگها به دستور ژنرال اویسی فرمانده نظامی تهران وارد تحریریه کیهان و اطلاعات شدند تا از نزدیک به سانسور مطالب روزنامه‌ها بپردازند. ابتدا تمامی خبرنگاران در تحریریه کیهان دست به اعتصاب زدند.باید یاد دارم شریف‌امامی که از اعتصاب مطبوعات وحشت زده شده بود، با شاه تماس گرفت و خواستار خروج سرهنگها از تحریریه‌ها شد ولی با رفتن سرهنگها به توصیه من خبرنگاران کیهان دست از اعتصاب تافو سانسور برنداشتند. شریف‌امامی به کیهان تلفن زد و در تماس با من گفت: «حالا که به دستور من سرهنگ‌ها رفته‌اند، پس روزنامه را منتشر می‌کنید؟» اما من در جواب، قاطعانه گفتم: ولی سانسور که هست و تا سانسور هست ما به اعتصاب ادامه می‌دهیم. روزنامه‌های دیگر هم به تبع کیهان دست به اعتصاب زدند. مدت شش روز با هیاتی از خبرنگاران در نخست‌وزیری با شریف‌امامی و چند وزیر گفتگو کردم تا اینکه دولت به خواست ما گرد نهاده و با صدور اعلامیه‌ای تهدید سپرد که سانسور، لغو شده و پس از شش روز اعتصاب، روزنامه‌ها منتشر شدند.

نگارخانه

۷ صورت از مکتب شیراز



بهرام دبیری

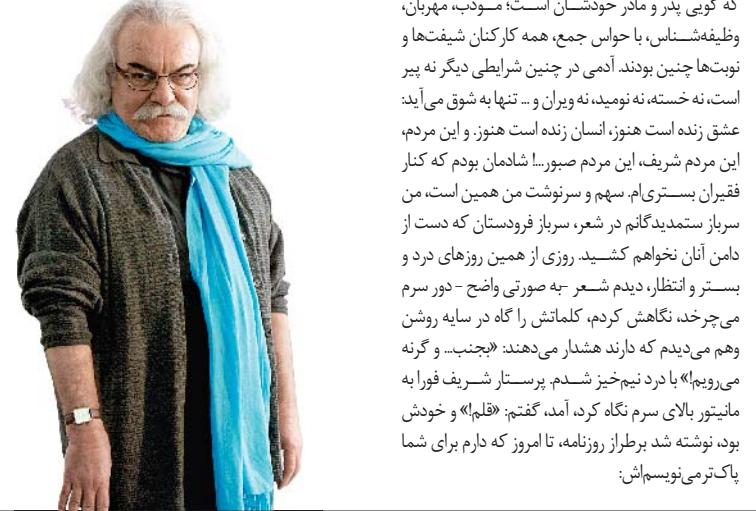
● سال ۷۶ بعد از سال‌هایی که اندکی در آیین ماهوی جست‌وجو کردم و جاهای دیگری دربراراش گفتم‌ام و نوشتام، نقاشی ماهوی همچنان به عنوان گذشته‌ای جذاب از نقاشی ایران من را رها نکرد، به‌خصوص پیوندهایی که یافتم در طول ۱۷۰۰سال که از این روش، از نقاشی ماهوی که بعدها موثر واقع شد در نقاشی دوره عباسی و بعدها و خیلی بعدها نشانه‌هایش را یافتم در نقاشی مکتب شیراز و نشانه‌هایی که در آن دوران کار شد و دست آخر در نقاشی‌های «هائری ماتیس» نقاش مدرن فرانسوی. این پیوندها همه با نشانه‌شناسی‌هایی از تنوع قلم‌گیری، ترکیب‌بندی‌ها و به‌خصوص پالت رنگی، بعد از این همه، در سال ۱۴، ۱۶ تابلوی رنگ‌روغن کار کردم، ترکیب‌بندی یکسان و پالت رنگی یکسان، با موضوع زن‌هایی که هر کدام نشانه‌هایی از زندگی در دست‌هایشان داشتند، از پرزده میوه، گل، آب و کاسه شیر و تعدادی از این کارها را علامت‌گذاری کردم. در همان سال‌ها با خود پرد. هفت کار تقریباً تمام‌مانده بود. نادر سیجون پیشنهاد کرد که این کارها را به نمایش بگذاریم. اسمال روی آن نامامها دسترسی برده‌ام و تمام کرده‌ام و این هفت صورت باقی مانده از آن مجموعه را جمعه ۲۹ دی بر دیواره گالری سیجون خواهد دید. با همان طعم‌هایی که من استنباط کرده‌ام از نقاشی مکتب شیراز.

با شاعر

یک یادداشت و یک شعر از «سیدعلی صالحی»

مراقبِ خودت باش

اگر این بیمارستان‌های غیرخصوصی نبودند، حقیقتاً همه فرودستان نیازمند به مداوا، در برابر چشم خانواده خود می‌مردند. یکی از این بیمارستان‌ها نزدیک محل زندگی من است. بیمارستان «لیلی‌نژاد». این وهله همه سعی‌ام این بود که کسی را به زحمت نیندازم. هر عزیزی که سراغم را می‌گرفت، می‌گفتند کمی ناخوش است، اما در بخش C.C.U و مراقبت‌های ویژه در بیمارستان لیلی‌نژاد بستری بودم. به گفته پزشکان «سکته» بوده است، اما زورش به من نرسید! همه درماندگانی که یمن و یسار من بستری بودند، پیدا بود توان پرداخت هزینه‌های سنگین مراکز درمانی خصوصی را ندارند. اکثراً مسن، خسته و زمین گیر به نظر می‌رسیدند. اواسط دی، حدود هفته‌ای توان رافتن نداشتم. سر کلاس شعر، مرگ به گونه‌ای تهاجمی روی سینهام زد. مقاومت کردم تا امروز که شما فرمودید یادداشتی – هر چه که باشد- برای شرق! گفتم بگویم این حقیقت را. من دیدم در بخش C.C.U بیمارستان لیلی‌نژاد کل کادر از نفاقچی تا پزشک، خاصه پرستاران زن و مرد، با بیماران همان برخوردی داشتند که گویی پدر و مادر خودشان است؛ مودب، مهربان، وظیفه‌شناس، با حواس جمع، همه کارکنان شیفت‌ها و نوبت‌ها چنین بودند. آدمی در چنین شرایطی دیگر نه پیر است، نه خسته، نه نومید، نه ویران و … تنها به شوق می‌آید. عشق زنده است هنوز، انسان زنده است هنوز. و این مردم این مردم شریف، این مردم هشدار می‌دهند: «جنب» و گر نه فقیران بستری‌ام، سهم و سرنوشت من همین است، من سرباز ستمدیدگانم در شعر، سرباز فرودستان که دست از دامن آنان نخواهم کشید. روزی از همین روزهای درد و بستر و انتظار، دیدم شعر –به صورتی واضح – دور سرم می‌چرخد، نگاهش کردم، کلماتش را گاه در سایه روشن وهم می‌دیدم که دارند هشدار می‌دهند: «جنب» و گر نه می‌رویم! با درد نیم‌خیز شدم. پرستار شریف فوراً به ملینور بالای سرم نگاه کرد، آمد، گفتم: «قلم!» و خودش بود، نوشته شد برطرار روزنامه، تا امروز که دارم برای شما پاک‌تری می‌نویسم‌اش:



یادداشت‌های یک دیوانه

حاشیه‌ای برنمایش «هزار درنا»:

هزار خورشید تابان

پشتش پنهان است، کار «امیر» و «درسا»ی ۱۲ ساله است. مگر می‌شود «سار»ی ۱۳ ساله متنی از «کاترین شولتز»میلر» را به این ظرافت دراماتوزی کرده باشد؟ بیسان بازیگرهایی عیب است. تفکیک حس‌ها در جملات رعایت می‌شود. هشیاری «توا مایلی» بازیگر اصلی نمایش بر روی صحنه فراموش نشدنی است. تیپ‌سازی‌های «دبیا اخلاصی‌پور» در نقش مادر، بزرگ، «یاسمین فتح‌اللهی» در نقش مادر و «متین نیکوکار» در نقش پدر ملایم‌زدنی است. این نرمی رفتار صحنه‌ای را حتی در بسیاری از بازیگران حرفه‌ای‌مان سراغ ندارم. به همه موارد بالا این را هم اضافه کنید که نمایش در ستایش «صلح» است. لحظه‌ای با خودم فکر می‌کنم که اگر جهان‌مان را این کودکان مدیریت می‌کردند، بهشت دیگر چه معنایی داشت؟ نمی‌خواهم باور کنم. انگار به من برمی‌خورد. به من و مایی که خودمان را در پشت غرور تجربه صحنه‌ها، ترفیهای بجا و بی‌جا و تنبلی‌های بزرگسالانه پنهان کرده‌ایم. شاید هم تعامل این همه زیبایی بر روی یک صحنه حسادتم را برانگیخت. انگیزه‌ام چند برابر شده است. می‌خواهم حومه شهر باشد و تا نیمه مایل به جزر چند درخت و مرد تنهایی که تسبیح بلورین در دست دارد و آهوی جوانی که مرد چند دقیقه پیش دیده بود و جلوی رویش از خیابان رد شده بود، چیز دیگری نباشد. باد. به امید حضور جهانی نمایش «هزار درنا».



اشکان خطیبی

درست در برهه سرخ‌وردگی از تئاتر حرفه‌ای، گروهی نوجوان ۱۲-۱۳ ساله، بار دیگر مرا مسحور جادوی نمایش کردند. درست در زمان کم‌فروغی صحنه‌های تئاتر تهران، «هزار درنا» هزار بار حرفه‌ای‌تر از تئاتری‌های مقیم مرکز(۱) صحنه تالار هنر را به آتش کشید. در همان سالی که صحنه‌ها از بزرگان خالی مانده بود و دلمان به جرعه‌هایی خوش بود که اغلب تکرار کردیم دیروز زشان بودند. هیاهو، بسیار بوده و هست. اما برای هیچ تماشاجیان تئاتر هم کم‌کم به ویتترین‌ها دلخوش کرده‌اند. به نمایش‌هایی با بازیگران بهنام رنگارنگ که تو را دست‌خالی به خیابان پس می‌دهند. «هزار درنا»ی گروه نمایش کودکان دنیا به معجزه می‌ماند. تو را می‌خواند، می‌گیراند و در پایان متعجب می‌سازد. هنوز نمی‌خواهم باور کنم که آن طراحی صحنه بجا و کاربردی با آن چرخش رنگ، کار «طاهای» ۱۳ساله است. آن استفاده بجا از سایه‌بازی، صحنه‌بندی‌های بی نقص، میزانشن‌های خلاقانه و قایب‌های زیبایی که گمان می‌برید سالیان تجربه در

سفرنامه ناصری

پاییز، زمستان، بهار، تابستان دوباره پاییز



را دارد. بندرعباس مثلاً جای مناسبی است برای آنها که همین الان با درجه حرارت ۲۳ درجه سلیسیوس هوس بار کرده باشند. اگر مثل من هوس پاییز کرده‌اید پیشنهاد من همین تهران است – البته تهرانی غیر آلوده – و بعد سواحل

شرقی ایران! پیشنهاد می‌کنم سری به «تندوره» بزنید تا پاییز را درک کنید. اگر زمستان می‌خواهید که خیلی ساده است، شمشک، اردبیل… نظر به وسعت بسیار ایران، ما هر ۸۰ کیلومتر که از جنوب به شمال حرکت می‌کنیم، پوشش گیاهی و جانوری عوض می‌شود. بهار با تابستان یک روز به تأخیر می‌افتد. مثلاً اگر از بندرعباس به سمت خراسان حرکت کنید در هر ۸۰ کیلومتر پوشش گیاهی و جانوری عوض می‌شود

داستان کوچک

تسبیح

رابرت کلی · ترجمه: هادی عظیمی

مردی زیر نور هلال ماه در خیابان راه می‌رود. درخت‌ها بلند و پریش‌ت هستند؛ نور کم است. در دست چپش، که بعضی وقت‌ها در کنارش در نوسان است و بعضی‌وقت‌ها به آرامی روی قلیش ثابت نگه‌داشته می‌شود، دانه‌های بلورین تسبیحی را می‌شمارد. بعد از اینکه یک چهارم مایل را در خیابان تاریک طی می‌کند، از کنار ساختمان بزرگی عبور می‌کند که به سختی بتوان فهمید چه ساختمانی است. در طبقه همکف بخشی از ساختمان، چراغ‌های یک اتاق روشن است؛ کنار پنجره زنی با موهای براق سیاه نشسته است و روی یک روزنامه خم شده. مرد تیره‌خ و سیماي سخت‌کوش وی را تحسین می‌کند او کسانی که سخت کار می‌کنند را دوست دارد. به راهش ادامه می‌دهد و این فکر که روی پنجره یا در بکوبد و با زن حرفی بزند را از سر بیرون می‌کند باید ترسناک باشد که نیمه شب، زنی تنها در یک ساختمان باشی، ساختمانی که خود تنها ساختمان حومه شهر باشد و تا نیمه مایل به جزر چند درخت و مرد تنهایی که تسبیح بلورین در دست دارد و آهوی جوانی که مرد چند دقیقه پیش دیده بود و جلوی رویش از خیابان رد شده بود، چیز دیگری نباشد.

نگاه می‌کنم، حاشیه خلیج فارس حالا زمستان ندارد. آنجا بهار است و با اندکی اغماض تابستان! اگر هوس زمستان به سر تان زده برودید به سمت البرز مر کی، یعنی بروید به شمال، یا بروید به آذربایجان! شهرهای حاشیه کویر هم بد نیستند، طیس، کاشان، اصفهان… این زیبایی بی‌نظیر ایران است. یکی از خصوصیات ایران برای گردشگران، تفاوت فاحش بین فصل‌هاست. در اروپا بدون اینکه شما متوجه شوید، پاییز را از دست داده‌اید و طبیعت به زمستان تبدیل شده است. در کشور ما کاملاً همه چیز مشخص است. درختان در پاییز با رنگ زیبا یک مرتبه لخت می‌شوند و شما می‌دانید این نشانه زمستان است. با ظهور بهار که خیلی روشن است و از خورشید هم آشکارتر! دشت‌ها بر می‌خیزند و زنده می‌شوند، به قول شاملو از اسکت به شکوفه می‌نیشند. یک مساله بسیار زیبای دیگر در مورد ایران و طبیعتش این است که در برخی از نقاط کشور پاییزهای طولانی داریم، یعنی پاییز در یک فصل خلاصه نمی‌شود. پاییز تهران بیش از چهار و نیم ماه طول می‌کشد. در مناطق جنوبی خراسان بهار بیشتر از فصل‌های دیگر طول می‌کشد. کتاب اما می‌گوید سه ماه به سه ماه فصل‌ها تغییر می‌کنند اما به راستی اینچنین نیست.

از هر نظری‌ضرر

بررسی استرسی (پر استرسی‌ها)



پوریا عالمی

● پرپررز کم‌استرس‌های جهان را با ایران مقایسه کردیم. امروز ۱۰ شغل پراسترس جهان در سال ۲۰۱۳ به همراه متوسط حقوق آنها (به روایت سایت CareerCast و به گزارش ایسنا) را بررسی و دستکاری می‌کنیم. این‌طوری: فهرست ۱۰ شغل پراسترس سال ۲۰۱۳ به همراه متوسط حقوق آنها به شرح زیر است:
۱- دواطلبان خدمت سربازی، ۴۵ هزار و ۵۲۸ دلار (در خارج) در داخل: سربازان یا درآمد ماهانه شصت، هفتاد هزار تومان (البته حقوق سربازی مثل مهریه است. یعنی از قدیم گفتند مهریه و حقوق سربازی را کی داده کی گرفته؟ واقعا ها). خلاصه سربازان با درآمد ماهانه شصت، هفتاد هزار تومان و سالی مثلاً ۷۰۰هزار تومان معادل ۲۵۰ دلار (wWow) بر خلاف سربازان خارجی نه تنها پراسترس نیستند که تمام‌مدت حس می‌کنند دارند حمام آفتاب می‌گیرند و آب‌پر تقال می‌نوشند.

۲- مامور آتش نشانی، ۴۲ هزار و ۲۵۰ دلار (در خارج) در داخل: آتش‌نشان‌ها چون اصولاً دوسه ساعت بعد از حادثه به محل وقوع حادثه می‌رسند، نه با صحنه دلخراش و فجیعی مواجه می‌شوند، نه کار زیادی دارند، نه استرس پیدا می‌کنند. پس برخلاف باقی جاهای دنیا آتش‌نشان‌های ما خیلی هم ریلکس هستند.

۳- خلبان خطوط هوایی تجاری، ۹۲ هزار و ۶۰۰ دلار (در خارج) در داخل: چون اصولاً خطوط هوایی تجاری نداریم خلبانش را هم نداریم. اما خلبان‌های خطوط مسافری با توجه به وضعیتی که هواپیماهای ما دارند، نه تنها استرس دارند که فوبیا هم دارند و قبل از بلند شدن، هنگام پرواز و فرود آمدن تلفنی از خانواده حالیت می‌طلبند.

۴- مدیر روابط عمومی، ۵۷ هزار و ۵۵۰ دلار (در خارج) در داخل: ما که بخیل نیستیم، مدیران روابط عمومی تنها مشاغلی هستند که توپ تکان‌شان نمی‌دهد و نه تنها استرس ندارند که با هر وزیر و رییس و مدیرعاملی هم که بیاید سر کار می‌توانند خیلی گول بخورد کنند.

۵- مدیر ارشد شرکت، ۱۰۱ هزار و ۲۵۰ دلار (در خارج) در داخل: مدیران ارشد شرکت‌ها و مدیرعامل‌ها در داخل اصولاً آقا‌زاده هستند و اصولاً مفهوم استرس برایشان مثل معنای یخندان برای ساکنان کویر است.

۶- عکاس خبری، ۲۹ هزار و ۱۳۰ دلار (در خارج) در داخل: از قدیم گفتند عکاسان خبری بدتر از خبرنگاران، خبرنگاران بدتر از عکاسان خبری و هر دو هنت‌شان گرو نشان، به بند ۷ مراجعه کنید.

۷- گزارشگر روزنامه، ۳۶ هزار دلار (در خارج) در داخل: وضعیت خبرنگاران و روزنامه‌نگاران در ایران شیهه وضعیت الککل است. یعنی زود می‌پرند، نه تنها در مواقع حساس حضور دارند بلکه زخم‌ها را با آنها تمیز می‌کنند و حمل یا مصرفش ممنوع و غیرقانونی است و شاقی دارد. در کل فلسفه وجودی الککل زیر سوال است.

۸- راننده تاکسی، ۲۲ هزار و ۴۴۰ دلار (در خارج) در داخل: طفلک رانندگان تاکسی، آنها به استرس خو کرده‌اند و دوتا دیالوگ ثابت دارند: اول- «بویل خرد داری؟» دوم- «همه چی رو براهاتون دولا پهنا حساب می‌کنند، قیمت همه چیز می‌ره بالا شکایت ندارید، به ما که می‌رسید سر پنجاه تومن کرایه دعوا می‌کنید و می‌خواید گرفتن حق و حقوق مدنی‌تون رو از ما شروع کنید؟»

۹- افسر پلیس، ۵۵ هزار و ۱۰ دلار (در خارج) در داخل: البته ما مدت‌ها فکر می‌کردیم این قبض‌های جریمه جزو درآمد شخصی مامورهای پلیس است که نمادی از فاجعه بزرگ نابودی جهان است. این دانشمندان می‌کردیم این جریمه‌ها به صندوق دولت واریز می‌شود. در کل به نظر ما افسرهای پلیس استرس ندارند بلکه استرس می‌دهند! (البته با تشکر از نیروهای خدوم) نتیجه: من آلان استرس دارم، باید چی کار کنم؟

آکادمی

پنج دقیقه تا قیامت فرصت دارید

● **گروه علم:** دانشمندان اعلام کردند که عقربه «ساعت قیامت» در سال ۲۰۱۳ همچنان بدون تغییر در جایگاه خود باقی خواهد ماند. این ساعت هم‌اکنون پنج دقیقه مانده به نیمه‌شب را نشان می‌دهد. در این ساعت، نیمه‌شب نمادی از فاجعه بزرگ نابودی جهانی است. این دانشمندان می‌گویند این ساعت نیمه‌شب را از تیر و تار می‌بینند، نامهای سرگشاده به «باراک اوباما» نوشتند و وی را ترغیب کردند برای بهبود وضعیت آب‌وهوایی جهان، با دیگر رهبران جهان همکاری کنند. این ساعت نماد تهدید نابودی قریب‌الوقوع بشر در اثر استفاده از سلاح‌های هسته‌ای با رزستی، تغییرات آب‌وهوایی و دیگر بلایایی است که بشر مسبب آنهاست. دانشمندان هسته‌ای، ساعت قیامت نمادین را در سال ۱۹۴۷ ابداع کردند تا به وسیله آن مردم جهان را از خطرهای سلاح‌های هسته‌ای آگاه کنند. دانشمندان در آن سال، این ساعت را روی هفت دقیقه به نیمه‌شب تنظیم کردند.